

اروپاگردی در کنار پرین و پاریکال

کارتون «باخانمان» یا همان «پرین» که در دهه 60 و اوایل دهه 70 از شبکه یک تلویزیون ایران پخش می‌شد، موسیقی تیتراژ هیجان‌انگیزی داشت.



کارتون «باخانمان» یا همان «پرین» که در دهه 60 و اوایل دهه 70 از شبکه یک تلویزیون ایران پخش می‌شد، موسیقی تیتراژ هیجان‌انگیزی داشت. اگر یادتان باشد در بخشی از تیتراژ پرین، دختر مهربان قصه سوار بر قاصدکی می‌شد و در آسمان به پرواز درمی‌آمد. این کارتون علاوه بر این که رابطه عاطفی یک مادر و دختر را نشان می‌داد، اطلاعات جغرافیایی کودکان و نوجوانان را بالا می‌برد.

اروپایی که خسته بود!

پرین و مادرش سفری طولانی را آغاز کرده بودند و در مسیر این سفر از بیشتر شهرها و کشورهای اروپایی رد می‌شدند. آنها از بوسنی شروع به حرکت کردند و می‌خواستند به ماروکور، شهری در شمال کشور فرانسه برسند. در این مسیر شهرها و دهکده‌های زیادی را رد کردند و برای مردم توضیح دادند که هر منطقه چه آداب و رسوم و ویژگی‌هایی دارد. داستان در زمانی روایت می‌شود که اروپا هنوز جهش اقتصادی و علمی خودش را آغاز نکرده و قاره‌ای معمولی محسوب می‌شود. مثلا در یکی از قسمت‌ها می‌بینیم که قبرستان دهکده بسیار شلوغ است و افراد زیادی در آنجا دفن شده‌اند. پرین و مادرش از یک دهکده کم‌جمعیت رد می‌شوند و از خلوتی آنجا تعجب می‌کنند. کشیش دهکده به کالسکه پرین نزدیک می‌شود و توضیح می‌دهد که مردم اینجا به دلیل شیوع یک بیماری از دنیا رفته‌اند. بیماری ناشناخته‌ای که در آن فرد بیمار دچار تب و تشنج و سپس مرگ می‌شود. در آن دهکده اروپایی خبری از پزشک نبوده و مردم یکی پس دیگری تسلیم فرشته مرگ شده‌اند. این انیمیشن براساس اقتباسی از رمان هکتور مالو با عنوان «باخانمان» نوشته شد که این کتاب به دریافت جایزه آکادمی فرانسه نایل آمد.

یک داستان جمع و جور و کم‌شخصیت

دو شخصیت اصلی و محوری این مجموعه پرین و مادرش بودند. معمولا در هر قسمت سر و کله یک مهمان هم پیدا می‌شد و با خودش اتفاقات و ماجراهایی به قصه می‌آورد. مثلا «مارسل» یکی از این شخصیت‌ها بود. پسر بچه‌ای شیطان و بازیگوش که می‌خواست مادرش را در میلان ایتالیا ملاقات کند و قسمتی از مسیرش با مسیر کالسکه پرین یکی بود. مارسل پسر بچه باهوشی بود و بسیاری از مشکلات پرین را حل می‌کرد. او با سگ قصه (بارون) بسیار دوست شد و کارهای زیادی را به این حیوان آموزش داد. مثلا به او یاد داد که چطور روی دو تا پایش راه برود. مارسل دوست داشت که بعدها یک مربی سیرک بشود و با حیوانات مردم را سرگرم کند.

سگی خنگ و الاغی تنبل

بارون و پاریکال دو حیوان دوست‌داشتنی این کارتون این‌قدر شخصیت پردازی خوبی داشتند که تبدیل به شخصیت‌های محبوب قصه شده بودند. بارون یا همان سگ پاکوتاه قرار بود از پرین و مادرش محافظت کند. پرین با بارون حرف می‌زد و انتظاراتش را بیان می‌کرد. ولی بارون سگی بی‌دست و پا بود و خیلی برای این خانواده کارایی نداشت. اگر یادتان باشد در یکی از قسمت‌ها بارون به وسط رودخانه رفت تا برای پرین ماهی شکار کند. او پس از کلی تلاش یک ماهی کوچک را به دندان گرفت و جلوی پرین انداخت. پرین چند لحظه قبلش دیالوگ بامزه‌ای گفت: «بارون! هیچ ماهی آن قدر نادان نیست که گرفتار تو بشود!» بارون قرار بود جلوی حمله گرگ‌ها به کالسکه را بگیرد، اما او چنین توانایی نداشت و فقط می‌توانست خرگوش‌ها را دنبال کند و این حیوان کوچک را بترساند.

هر چقدر که بارون بی‌عرضه بود از آن طرف پاریکال، الاغ پرین تنبل بود. او آن‌قدر کم‌توان بود که نمی‌توانست پرین و مادرش را با هم سواری بدهد. معمولا مادر در کالسکه می‌نشست و پرین پابه‌پای پاریکال راه می‌رفت. تازه در همین حالت هم پاریکال خیلی زود خسته می‌شد.

ماجرای ناشناس ماندن پرین و نوه حشمت فردوس

پرین یا همان باخانمان به خاطر لحظات احساسی‌اش بسیار مورد توجه کودکان و نوجوانان دیروز قرار گرفت. سریالی انیمیشنی که پرده از احساسات کودکانه یک دختر مهربان برمی‌داشت و نشان می‌داد او چطور در شرایط سخت زندگی برای شادبودن و کمک کردن به دیگران تلاش می‌کند. این مجموعه با سکانسی عاطفی و تاثیرگذار آغاز شد. پرین در دشتی بزرگ می‌گشت و گل‌ها را یکی یکی از شاخه می‌چید تا برای پدرش یک تاج گل درست کند. لحظه‌ای که او و مادرش سر قبر پدر رفتند مادر اشک می‌ریخت، اما پرین تلاش کرد که بغضش نشکند. او گفت نمی‌خواهم پدرم اشک من را ببیند و غصه بخورد. پرین و مادرش نمی‌خواستند از پدر دور شوند؛ اما چون او وصیت کرده بود که آنها پیش پدر بزرگ بروند مجبور بودند بار سفر ببندند و عازم فرانسه شوند. پدر در حرفه عکاسی فعالیت داشت و مادر هم پس از مرگ همسرش شغل او را ادامه داد. اگر یادتان باشد روی کالسکه این خانواده عکس یک دوربین دیده می‌شد. مادر در بین راه توقف می‌کرد و از دیگران عکس می‌گرفت تا بتواند خرج سفر را در بیاورد. سوزناک‌ترین سکانس این انیمیشن زمانی بود که مادر پرین به علت بیماری از دنیا رفت و او مجبور شد

پاریکال را بفروشد تا خرج سفرش را بپردازد.

پرین پس از دیدن پدربزرگ به ثروتی عظیم دست پیدا کرد و با لیاقتی که از خودش نشان داد صاحب شغلی خوب در یک کارخانه شد، اما تا آخرین لحظه پدربزرگ نمی‌دانست که با پرین چه نسبتی دارد. احتمالاً فیلمنامه‌نویس سریال «ستایش 2» هم گوشه چشمی به این داستان داشته است؛ چون در این سریال هم حشمت فردوس نوه‌اش را نمی‌شناسد!

احسان رحیمزاده / چمدان (ضمیمه آخر هفته روزنامه جام جم)